هو العلیم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبر ۲

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد ۱۳

بسم اللّه الرحمن الرحيم

مقدمه

ابن أبی الحديد می گويد: افرادی كه با عُمَر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اُسَيدبن حُضَير وَ سَلمَة بن سَلَامَة بن قُرَيش، و قَيسُ بن شماس، و عبدالرّحمن‌بن عَوْف، و محمّد بن مَسْلَمَة و اين همان كسی است كه شمشير زُبَير را گرفت و شكست. [1]

اينها مردمان معروف ومشهور و سرشناس بودند كه با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سياهی لشگر به دنبالشان دويدند. حركت به سوی كفر و ضلالت و ارتداد از محور ولايت كه روح و حقيقت نبوّت بود، فقط توسّط چند نفر صورت گرفت و بقيه مردم چون **هَمَجٌ رَعَاعٌ** از آنها پيروی نمودند.

امر رسول خدا به خروج وجوه مهاجرين و انصار با لشگر اسامه

برای نوجوانی به نام اُسامَه لوای جنگ می بندد و او را فوراً مأمور به خروج از مدينه می كند و أمر حتمی و جدّی صادر می نمايد كه: تمام اين وجوه و سرشناسان، كه يكايک نام می برد، بايد در تحت لوای اُسامَه بيرون روند. اين تأكيد و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلّف كنندگان از لشكر اُسَامَه با اين فوريت و تشديد فقط و فقط برای آن است كه رسول خدا كه خود را در آستانه مردن می بيند، مدينه را از شرّ وجود اين مدّعيان و دايگان مهربانتر از مادر خالی كند و زمينه را به تمام معنی برای برقراری و استقرار حكومت و ولايت اميرالمؤمنين علیّ بن أبيطالب عليه السلام آماده و مهيا سازد تا أمر خلافت بدون هيچ منازعی بر او تحقّق گيرد و خاری سدّ راه نباشد.

آيا حركت دادن اين سپاه عظيم به سرداری نوجوانی همچون اُسَامه كه پيران و سالخوردگان را در زير پرچم و فرمان او قرار داده و به فوريت امر به حركت و خروج می‌كند، جز اين غَرض و منظور، محملی دارد؟ [2]

ابن سعد در «طبقات» می‌گو يد: در أواخر ماه صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول خدا صلی اللّه عليه وآله ابتدای مرضش بود كه تب كرد و سردرد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با دست خود لوائی برای اسامه بست و گفت: در راه خدا جنگ كن و با كافرين به خدا مقاتله نما!

---

[1] شرح نهج البلاغة» ٤ جلدی، ج٢، ص.١٩

[2] در «غاية المرام» ص ٦٠٢ تا ص ٦٠٦ باب ٧٥ و ٧٦ از طريق عامّه دوازده حديث و از طريق خاصه يک حديث درباره جيش اُسامه آورده است كه رسول خدا در آن ابوبكر و عمر و عثمان و ابوعبيده جرّاح و عبدالرّحمن بن عوف و طلحة و زبير و غيرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان كه از جيش اُسامه تخلّف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا كه: إذا بويع لخليفتين فاقتلوا الأخير منهما، و اين درباره ابوبكر روايت شده است، ذكر نموده است.

اُسَامَه از مدینه بیرون رفت و در جُرْف آماده جمع‌آوری سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از وجوه و سرشناسان صرف‌نظر ننمود مگرآنکه او را به این غزوه و تحت لوای اسامه فرا خواند که میانشان أبُوبَکر، و عُمَرُبْنُ خَطّاب، و أبوعُبیده جَرّاح، و سَعدبْنُ أبی وَقّاص، و سَعِیدُبنُ زَید، و قُتَادهٔ بنُ نُعمَان، و سَلِمهٔبنُ أسْلَم بنِ حَریش بودند. در اینجا جمعی سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این نوجوان را بر مهاجرین اوّلین امارت و ریاست می دهد. رسول خداصلی اللَه علیه وآله به شدّت خشمگین شد و در حالی که دستمالی بر سر بسته بود و قطیفه‌ای بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و سپس گفت:

أمّا بَعْدُ: ای مردم این گفتار چه سخنی است که از بعضی از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن می زنید و ایراد می گیرید، همانهایی هستید که قبلاً بر امارت پدرش زیدبن حارثه طعن زده، خرده می گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اُسامه از محبوبترین مردمان نزد من است. اُسامه و پدرش حقّاً نشانه و علامت هر خیری هستند. شما سفارش و وصیت مرا درباره وی به خوبی بپذیرید! چون اسامه از خوبان شماست [1].

این بگفت و از منبر فرودآمد و این در روز شنبه بود.

کم کم حال پیغمبر سنگین می شد و پیوسته می فرمود: **أنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامة** [2] «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!»

ابن هشام در «سیره» آورده است که: رسول خداصلی اللَه علیه وآله دید که مردم در حرکت به سوی جیش اسامه کندی می نمایند. در حالی که در شدّت مرض خود بود دستمالی بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روی منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌ای را بر تمام مهاجرین و أنصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثنای خداوندی را بجای آورده آن طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: ای مردم لشگر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادی را که درباره پدرش

---

[1] ابن سعد در «طبقات» ج۲، ص ۲٤۸ تا ص ۲۵۰ در تحت عنوان ما قال رسول اللَه صلی اللَه علیه وآله فی مرضه لأُسامة بن زید رحمه اللَه، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اُسامه در تجهیز جیش روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتی با سندخود از عروة بن زبیر ذکر می‌کند که او گفت: رسول خداصلی اللَه علیه وآله اسامه را برای جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگی تا بَلْقاء همان جائی که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهّز حرکت شدند و لشگرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس فی الجمله راحتی در خود احساس کرد، در این حال دستمالی بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: أیها الناس أنْفِذُوا بَعْثَ اُسَامَة.ثَلَاثَ مرّاتٍ. ثم دخل النبیّ صلی اللَه علیه وآله فاسْتُعِزّ به فَتُوُفّی رسول اللَه صلی اللَه علیه وآله. «ای مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد و از شدّت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.»

[2] طبقات» طبع بیروت ۱۳۷٦، ج ۲، ص.۱۹۰

داشتید درباره او دارید. او مرد لایقی است برای ریاست لشگر همانند پدرش که لایق بود [1].

خطبه رسول خدا در تمسک به ثقلین

آنگاه رسول خدا صلی اللَه علیه وآله از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند [2].

ابن سعد با سند خود از أبوسعید خُدری از رسول خداصلی اللَه علیه وآله روایت می کند که فرمود: **إنّی أُوشِك أنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ، وَ إنّی تَارِك فِیكمُ الثّقَلَینِ: كتَابَ اللَه وَ عِتْرَتِی، كتَابُ اللَه حَبْلٌ مَمْدودٌ مِنَ السّماءِ إلَی الأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی. وَ إنّ اللّطِیفَ الْخَبِیرَ أَخبَرَنِی: أنّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتّی یرِدَا عَلَیّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا كیفَ تَخْلُفُونیّ فِیهِمَا!** [3]

---

[1] السّیرة النبویة» طبع بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ج ٤، ص ٢٩٩ و ص ٣٠٠، و «تاریخ طبری» طبع استقامت، ج٢، ص.٤٣١

[2] طبقات» ابن سعد، طبع بیروت، ج٢، ص.١٩٤

[3] از ادلّه عظمت وامامت امیرالمؤمنین علیه السلام آنست که او را رسول خداصلی اللَه علیه وآله در هیچ لشگری تحت فرمان کسی قرار نداد و در هر لشگری که او را می‌فرستاد، فرمانده بود. در سپاهی که برای فتح خیبر ابوبکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. امّا فردا که فرمود: علم جنگ را به کسی می‌دهم که فرّار نیست و کرّار است و محبّ و محبوب خدا و رسول خداست، و به علی علیه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابوبکر و عمر را در زیر لوای آن حضرت مأمور کرد. در سریه اسامةبن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیرالمؤمنینعلیه السلام را مأمور نکرد. و این برای آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله ـ و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچکس از این مقدار بیشتر نگفته است ـ را فرمانده کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگی انداخته است. در اینجا می‌بینیم ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده رائیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

و لا كان فی بعث ابن زیدٍ مُؤَمّرَا ** عَلَیه لیضْحی لابنِ زید مُؤَمّرَا
و لا كان یوم الغار یهفُو جَنانُهُ ** حِذاراً و لا یومَ العَرِیشِ تَسَتّرَا
و لا كانَ مَعْزُولاً غداةَ بَراءةٍ ** و لا فی صلوةٍ اُمّ فیها مُؤَخّرَا
فتیً لم یعَرّقْ فیهِ تَیمُ ابْنُ مُرّةٍ ** و لا عَبَدَاللاّتَ الخبیثة أعْصُوا
إمَام هُدیً بالقُرْصِ آثَرَ فَاقتضَی ** له القُرْصُ رَدّ القرصِ أبْیض أزهَرا
یزاحِمُه جبریلُ تحتَ عباءَةٍ ** لَها قیل: كلّ الصّیدِ فی جانب الفَرا

(از قصیده دوم ابن ابی الحدید، با شرح سید محمد صاحب «مدارک» که با معلّقات سبعه و قصیده برده در یک مجموعه طبع سنگی شده است.)

در اینجا ابن ابی الحدید در برابر مثالب ابوبکر، مناقب آن حضرت را می شمرد و می گوید که او در سپاه اُسامةبن زید که او را رسول خدا امیر قرارداده بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وی باشد. و در وقت هجرت که امیرالمؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسبید و ابوبکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس می تپید، دلش نتپید. و در جنگ بدر که امیرالمؤمنین به تنهائی سی و پنج نفر

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت خود را! کتاب خداوند که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من می باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حقّ مرا در این دو یادگار بجامانده، رعایت می کنید؟ !»

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از اموری که بر فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام می افزاید و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص می دهد، امور مختلف و متعددی است که بعد از حجّة الوداع برای رسول اللَه رخ داد و قضایا و حوادثی است که به قضا و قدر خداوندی اتّفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول اللَه دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنابر این آنچه را که بیانش لازم بود برای امّت خویش بازگو کرد؛ فلهذا برای خود قائم مقام و خلیفه‌ای در میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسّک به سنّت خود و اجماع و اتّفاق توصیه و سفارش نمود، و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسّک به ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره گیری بر حذر داشت.

و از جمله بیاناتی که به اتّفاق و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این است که فرمود:

أیهَا النّاسُ! انیّ فَرَطُکمْ وَ أنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَیّ الحَوْضَ. ألَا وَ إنیّ سَائِلُکمْ عَنِ الثّقَلَینِ! فَانْظُرُوا کیفَ تَخْلُفُونیّ فِیهِمَا، فَإنّ اللّطِیفَ الْخَبیرَ نَبّأنِی أنّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتّی یلْقَانِی. وَ سَألْتُ رَبیّ ذَلِك فَأعْطَانِیهِ. ألَا وَ إنیّ قَدْ تَرَکتُهُمَا فِیکمْ: کتَابَ اللَه وَ عِتْرَتِی أهْلَ بَیتِی، لَاتَسْبِقُوهُمْ فَتَفَرّقُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِکوا، وَ لَا تُعَلّمُوهُمْ فَإنّهُمْ أعْلَمُ مِنْکمْ!

أیهَا النّاسُ! لَا أُلْفِینّکمْ بَعْدِی تَرْجِعُونَ کفّاراً یضْرِبُ بَعْضُکمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلْقَوْنِی فِی کتِیبَةٍ کبَحْرِ السّیلِ

را کشت و سی و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابوبکر در سایبانی که برای پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیرالمؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتی که ابوبکر را برای ارسال سوره برائت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین را معزول نساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخّر قرار نگرفت. علی آن جوانمردی است که رگ و ریشه تیم بن مرّة در خون او نبوده چون از طائفه و قبیله ابوبکر نبود، و رگ و ریشه اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهای دراز و عصرهای متوالی همانند ابوبکر در مقابل بت لات خبیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. علی پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان برای او برگشت. علی کسی است که در روز مباهله با نصارای نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کسای یمانی برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینی با وی مفتخر آمد. بدین جهت است که علی جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهای خوش خوراک صحرائی را که بخواهی بیابی آن را در داخل شکم حمار وحشی جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکلتر است.

الْجَرّارِ! أَلَا وَ إِنّ عَلِيّ بْنَ أَبِيطَالِبٍعليه السلام أَخِي وَ وَصِيي، يقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ.

وَ كانَصلی الله علیه وآله يقُومُ مَجْلِساً بَعْدَ مَجْلِسٍ بِمِثْلِ هَذَا الْكلامِ وَ نَحْوِهِ.

«ای مردم! من جلودار شما هستم و پیشاپیش شما می روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض کوثر وارد می شوید! آگاه باشید که من از دو چیز ذی قیمت و پربها ازشما مؤاخذه می کنم، پس بنگرید که چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت را بجای می آورید؟! چون خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو از هم تفرّق پیدا نمی کنند تا مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمنّی را نمودهام و او مسئلت مرا برآورده و خواهشم را به من عطا نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان شما باقی گذاردم: کتاب خدا و عترت من که اهل‌بیت من هستند، شما از ایشان سبقت نگیرید که متفرّق و متشتّت می‌گردید، و از آنها عقب نیفتید و عمداً کوتاهی نکنید که هلاک می شوید، و شما به آنان چیزی را نیاموزید چرا که از شما داناترند.

ای مردم! من پس از خودم شما را چنین نیابم که به کفر برگشته و بعضی گردن دیگر را بزنید آنگاه در میان سپاهی همانند دریای سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علیّ بن ابیطالب برادر من و وصیّ من است، بعد از من با مردم برای قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ می کند همان طور که من برای قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نموده ام. و رسول خداصلی اللَه علیه وآله پیوسته در مجلسی پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر می داد.»

سپس پرچم امارت را برای اُسامة بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامی امّت حرکت کند، و به سوی همان جائی که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأی رسول اللَه بر این شد که جماعتی از متقدّمان از مهاجرین و أنصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسی نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت برای آن کسی که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعی در این بین پیدا نشود.

رسول خداصلی اللَه علیه وآله روی همین منظور عقد امارت را برای اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جِدّ و جَهْد داشت و اُسامه را مأمور نمود که مُعَسْکر خود را در یک فرسخی (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج می‌نمود و از دو دلی و تلوّن و کندی و سستی جِدّاً منع می نمود.

استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و اخبار از روی آوردن فتنه‌ها

رسول خدا در همین امر بود که مرضی که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و چون احساس مرض

مرگ نمود [1] دست علی را گرفت و به دنبال او جماعتی از مردم بودند و متوجّه به سوی بقیع شد و به همراهانش گفت: من مأمور شده ام برای مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: **السّلامُ عَلَیکمْ یا أهْلَ الْقُبُورِ، لِیهْنِئْکمْ مَا أصْبَحْتُمْ فِیهِ مِمّا فِیهِ النّاسُ! أقْبَلَتِ الْفِتَنُ کقِطَعِ اللّیلِ الْمُظْلِمِ یتْبَعُ أوّلُهَا آخِرُهَا.**

«سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه ها همانند پاره‌های سیاه شب ظلمانی روی آورده است که آخرین آنها به دنبال و پیرو أوّلین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا صلی اللَه علیه وآله برای أهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانی نمود و روی به أمیرالمؤمنین علیه السلام کرده گفت: جبرائیل در هر سال قرآن را یکبار عرضه می داشت و در امسال دوبار عرضه داشته است و من محملی برای آن نمی یابم مگر رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: ای علی! مرا مخیر گردانیدند میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان، زیرا اگر کسی چشمش بدان افتد کور می شود.

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت نمود و سه روز به حالت تب گذراند، و سپس در حالی که سر خود را با دستمالی بسته بود و با دست راست بر أمیرالمؤمنین علیه السلام و بر دست چپ بر فضل بن عبّاس تکیه داده بود به سوی مسجد روان شد و بر منبر بالا رفت و بروی آن نشست و گفت:

---

[1] علّامه آیة اللَه سید عبدالحسین شرف الدّین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص۸٦ گوید: روزی که رسول اکرم صلی اللَه علیه وآله جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (٢٦ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فردای آن روز (٢٧ صفر) اُسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوی مقتل پدرت و با اسبان غازی آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشگر قرار دادم. و در فردای آن روز (٢٨صفر) مرض بر رسول خداصلی اللَه علیه وآله روی داد و تب کرد، و در روز (٢٩ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینی می‌کنند حضرت به سوی آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را برای اُسامه بست. و در ص ٨٧ گوید: جیش اُسامه تا روز دهم شهر ربیع الأول از حرکت کندی و خودداری کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دو روز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدّت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود:

و در ص ٨٨ گوید: در روز ١٢ ربیعالأوّل اسامه با عمر و ابوعبیده به مدینه برگشتند در حالی که آنحضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللّواء إلی المدینة.

أقول: این بنابر مشهور نزد عامّه است ولیکن خاصّه رحلت آنحضرت را در روز ٢٨ از ماه صفر گفتهاند.

مَعَاشِرَ النّاسِ! قَدْ حَانَ مِنّی خُفُوقٌ مِنْ بَینِ أظْهُرِکمْ، فَمَنْ کانَ لَهُ عِنْدِی عِدَةٌ فَلْیأتِنِی أُعْطِهِ إیاهَا! وَ مَنْ کانَ لَهُ عَلَیّ دَینٌ فَلْیخْبِرْنِی بِهِ! مَعَاشِرَ النّاسِ! لَیسَ بَینَ اللهِ وَ بَینَ أحَدٍ شَیْءٌ یعْطِیهِ بِهِ خَیراً أوْ یصْرِفُ عَنْهُ شَرّاً إلاّ الْعَمَلُ! أیهَا النّاسُ ! لَایدّعِی مُدّعٍ وَ لَا یتَمَنّی مُتَمَنّ، وَ الّذی بَعَثَنِی بِالْحَقّ نَبِیا لَا ینْجِی إلاّ عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَ لَوْ عَصَیتُ لَهَوَیتُ. اللّهمّ هَلْ بَلّغْتُ؟![1]

«ای جماعت مردم نزدیک است که من از میان شما پنهان شوم! به هر کس که وعده ای داده ام بیاید وعده اش را بدهم. و کسی که از من طلبی دارد مرا إعلام نماید! ای جماعت مردم! میان خدا و مردم واسطه و سببی نیست که خداوند بدان علّت خیری را بدون عنایت کند و یا شرّی را از او برگرداند، مگر عمل. ای جماعت مردم!

بنابر این هیچ مدّعی نمی تواند ادّعا کند و هیچ آرزومندی نمی تواند آرزو داشته باشد که وی بدون عمل به جهت دیگری به بهشت می‌رود و یا از جهنّم برکنار می شود. قسم به آن خدائی که مرا به حقّ برانگیخته است، چیزی نمی تواند نجات دهد مگر عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط می کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟!»[2]

---

[1] این روایت را ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج البلاغة» خود از طبع مصر در داراحیاء الکتب العربیة الکبری، ج۲، ص ٥٦١ در شرح خطبه شماره ۱۹۵ از «نهج البلاغة» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خداصلی اللّه علیه وآله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه با این عبارت شروع می شود: و لَقد عَلِم المستحفظون من أصحَاب محمدصلی اللّه علیه وآله: أنّی لم أردّ علی اللّه و علی رسوله ساعةً قَطّ.

[2] در «غایةالمرام» ص۲۱۷ و ص۲۱۸ حدیث أوّل از خاصّه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حذیفة بن اُسَید روایت می کند که گفت: شنیدم از رسول خداصلی اللّه علیه وآله که می فرمود: معاشر النّاس! إنّی فَرَطُکم و أنتم واردون عَلَیّ الحوض، حوضاً ما بین بُصرَی و صَنعاء، فیه عدد النجوم قدحان من فضّةٍ، و إنی سَائلُکم حتّی تردون عَلَیّ الْحوضَ عن الثّقلین، فانظروا کیف تخلفونّی فیهما؟ الثقل الأکبر کتاباللّه سبب طرفه بیداللّه و طرفه بیدکم، فاستمسکوا به و لنتضلّوا و لاتبدّلوا فی عترتی أهل بیتی فانّه قد نبّأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یفْتَرقا حتّی یردا عَلَیّ الحوضَ. مَعَاشر أصحابی !کأنّی علی الحوض أنتظر من یرد عَلَیّ منکم؛ و سوف تؤخّر اُناسٌ دونی فأقول یا ربّ! منّی و من اُمّتی. فیقال: یا محمد هل شعرت بما عملوا؟ انّهم ما رجعوا بعدک یرجعون علی أعقابهم. ثم قال: اوصیکم فی عترتی خیراً و أهل بیتی. فقام إلیه سلمان فقال: یا رسول اللّه! مَن الأئمّةُ بعدک؟ أما هم من عترتک؟ فقال: هم الأئمة من بعدی من عترتی عدد نقباء بنی‌اسرائیل تسعةٌ من صُلب الحسین، أعطاهم اللّه علمی و فهمی، فلاتعلّموهم فانّهم أعلم منکم، و اتّبعوهم فانّهم مع الحقّ و الحقّ معهم علیهم السلام.

ایستادن پیامبر بعنوان امام جماعت وعدم اجازه به ابوبکر وعمر

پس از این خطبه، پیغمبراکرم‌صلی اللَه علیه وآله از منبر به زیر آمد و با مردم نماز خفیفی ادا کرد و داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجره اُمّ سلمه بود، و یکروز یا دو روز در آنجا توقّف فرمود. آنگاه عائشه به سوی اُمّ‌سَلمه ـ رضی اللَه عنها ـ آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجره خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول‌اللَه نیز درخواست کرد، همگی إذن دادند، و رسول خدا به حجره‌ای که عائشه در آن سکنی داشت منتقل شد، و چند روز مرضش به طول انجامید و شدّت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول اللَه صلی اللَه علیه وآله در تاب مرض بود، بلال ندا کرد:الصّلَوةَ یرْحمکمُ اللَه. رسول خدا از ندای بلال متوجّه موقع نماز شد و گفت: بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجّه نفس خویش‌مشغولم. عائشه گفت: أمرکنید أبوبکر نماز کند، حفصه گفت: أمر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صلی اللَه علیه وآله چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: **أُکفُفْنَ فَإنّکنّ صُوَیحِبَاتُ یوسُفَ!**«دست از این شخصیت طلبی بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه گر زمان یوسف می باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!»

پیامبر خداصلی اللَه علیه وآله از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اُسامه از مدینه خارج گردند، و خبری از تخلّف آنها نداشت. أمّا چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وی تخلّف نموده اند.

پیامبرصلی اللَه علیه وآله در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدّت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علیّ بن ابیطالب علیه السلام و فضل‌بن عبّاس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدّت مرض و ضعف پایهای مبارکش بر زمین کشیده می شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید أبوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که أبوبکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت أبوبکر و عُمر را با جماعتی که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: **أَلَمْ آمُرْکمْ أنْ تُنْفِذُوا جَیشَ اُسَامَةَ؟!** «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»

گفتند: **بَلَی یا رَسُولَ اللّه**«آری ای رسول خدا!»

حضرت فرمود:**فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِی؟!**«پس چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟ !»

أبوبکر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر گفت: من از مدینه بیرون نرفتم برای آنکه دوست نداشتم أحوال تو را از قافله بپرسم!

رسول خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود: **نَفِّذُوا جَیْشَ أُسَامَةَ! نَفِّذُوا جَیْشَ أُسَامَةَ** ! سه بار فرمود: «جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتی و تَعَبی که پیدا کرده بود و از غصّه و أسفی که بر وی عارض شده بود، بیهوش شد [1]. لحظه ای بیهوش ماند و مسلمین صدا به گریه بلند کردند و ناله و زاری از زنان و أولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضّار از مسلمانان بالا گرفت.

منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاوه گویی به پیامبر

در این حال رسول خداصلی اللّه علیه وآله به هوش آمد و نگاهی به آنها نمود و گفت: **ائْتُونِی بِدَوَاةٍ وَ کَتِفٍ لِأَکْتُبَ لَکُمْ کِتَاباً لَاتَضِلّوا بَعْدَهُ أَبَداً!**«دوات و کتف برای من بیاورید تا من برای شما نوشته ای بنویسم که در أثر آن ابداً گمراه نشوید!»

در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضی از حاضران برخاستند تا دوات و کتفی بیاورند. عُمَر گفت: **ارْجِعْ فَإِنَّهُ یَهْجُر**«برگرد! او هذیان می گوید.» آن مرد برگشت و حاضران در مجلس از کوتاهی کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده می گفتند: إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَیهِ راجِعُونَ. ما از مخالفت أمر رسول خدا ترسناکیم.

چون رسول خدا به هوش آمد، بعضی گفتند: اینک برای تو دوات و کتف بیاوریم ای رسول خدا؟ !

---

[1] آیة اللّه سید شرفالدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم ص ۹۰ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وی را بر آنان امارت داد بنابر قول أظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست ساله. و کسی نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نوخاسته را أمیر آنها نمود برای آنکه گردن بعضی از گردنکشان را بپیچد و سرکشی و شموسی (چموشی) چموشان و قلداران را برگرداند و زمینه امن و ایمنی فراهم آورد برای آینده که در صورت تأمیر یکی از آنان تنافس و نزاعی پیدا نشود. امّا ایشان به خوبی از تدبیر رسول خدا آگاه بودند، و اوّلاً در تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وی تثاقل ورزیدند، و ثالثاً از جُرْف تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته را بگشایند و فرود آورند و اُسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیری از ایشان از معیت و همراهی با اسامه تخلّف نمودند. این پنج مورد است که در این سَریه نصوص صریح رسول اللّه و تأکید جلیّ او را زیر پا گذاشتند و رأی خود را در این گونه از امور سیاسی بر رأی رسول خدا مقدّم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبّد و نصّ نمودند.

فرمود: **أَبَعْدَ الَّذِی قُلْتُمْ؟! لَا، وَلَکنّی أُوصیکمْ بِأَهْلِ بَیتِی خَیراً**. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، ولیکن من به شما سفارش می کنم که با أهل بیت من به خوبی عمل کنید!» پیامبر روی خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عبّاس و فضل بن عبّاس و علیّ بن ابیطالب علیه السلام و أهل بیت او فقط باقی ماندند.

عبّاس گفت: اگر امر إمارت پس از تو در ما مستقر می شود ما را بدان بشارت بده و اگر می دانی که ما محکوم إمارتهای غیر خواهیم شد، سفارش ما را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: **أَنْتُمُ الْمُسْتَضْعَفُونَ مِنْ بَعْدِی!** «شما بعد از من مورد تعدّی و ستم قرار خواهید گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت کرد [1]. جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول اللَه مأیوس شده و در حال گریه بیرون رفتند[2].

آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر فقیه و متکلّم شیعه أبُوعَبداللَه محمّدبن محمّدبن نُعمان، شیخ مفید است که در سال ۳۳٦ و یا ۳۳۸ متولّد، و در سنه ٤۱۳ هجری قمری رحلت کرده و عظمت و جلالش از توصیف بیرون است.

---

[1] شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین، ص ۲۱۲ با سند متّصل خود از زیدبن علیّ بن الحسین از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا در مرضی که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن اُمّ الفضل گذارد و بیهوش شد، قطرهای از قطرات اشگ اُمّ الفضل بر گونه رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: مالک یا اُمّ الفضل؟! «چرا گریه می کنی ای اُمّ الفضل»؟! اُمّ الفضل گفت: نُعِیت إلینا نَفْسُک، و أخبَرتَنا أنّک مَیت. فان یکن الأمر لنا فبشّرنا، و إن یکن فی غیرنا فأوص بنا. «خبر مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلّع نمودهای که می میری! پس اگر امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.» رسول خداصلی اللَه علیه وآله فرمود: أنتم المقهورون المستضعفون بعدی! «شما پس از من مقهور می‌شوید و مورد ظلم و تعدّی قرار می گیرید بدون آنکه یار و یاوری داشته باشید!»

[2] ارشاد مفید» طبع سنگی ص ۹۷ تا ص ۱۰۱ و طبع حروفی ص ۱٦۵ تا ص ۱۷۱، فصل.۵۲